

“مقابله با تروریسم”: سامان بخشی به سیاست خارجی آمریکا

تاریخ ارائه: ۱۱/۱۰/۲۵ تاریخ تصویب: ۱۱/۱۱/۲۰ از دکتر سیداصغر کیوان حسینی*

کلید واژه‌ها

آمریکا- تروریسم - سیاست خارجی - امنیت ملی - امنیت بین‌المللی

چکیده

در این مقاله کوشش شده است تا نقش استراتژی مقابله با تروریسم در عرصه سیاست‌سازی امنیتی - استراتژیک آمریکا در دوره پس از جنگ سرد و پیامدهای امنیتی آن برای کشورهای جهان سوم مورد بررسی قرار گیرد. از این دیدگاه، نقش جدید آمریکا در دوره کلیتون و بوش پسر در "مبارزه علیه تروریسم"، به عنوان مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا، و از کارویژه‌های سامان‌بخش و سازمان‌دهنده‌ای در پاسخ به چالش حاصل از بحران هویت حاصل از نبود تهدید کمونیسم برخوردار است.



مقدمه

حادثه ۱۱ سپتامبر در تاریخ تحول سیاست خارجی آمریکا و عرصه سیاست بین‌الملل، از جایگاه خاصی برخوردار است. این مهم با توجه به بحران هویت گریبانگیر سیاست خارجی این کشور بعد از پایان جنگ سرد، ویژگیهای قابل تأملی را متوجه الگوی رفتاری

* آقای دکتر سیداصغر کیوان حسینی عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع) و مدیر گروه امنیت ملی پژوهشکده علوم دفاعی است.

ایالات متحده و عناصرسازی آن ساخت، که در این خصوص سؤال اصلی این تحقیق بر این مبنا قرار می‌گیرد که آیا استراتژی "مقابله با تروریسم" را (همراه با ملاحظات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آن) می‌توان پاسخی سامان‌بخش به عرصه کلان سیاست‌سازی امنیتی - استراتژیک آمریکا بعد از جنگ سرد تلقی کرد؟ و در همین راستا مسئله اصلی این است که این استراتژی از چه پیامدهای امنیتی مشخصی برای جهان سوم برخوردار است. مقاله حاضر به عنوان بخشی از پژوهشی مفصل، در جهت پاسخ‌گویی به سؤالات پیش‌گفته در قالب چند بخش، سازماندهی شده است. اولین بحث به نقش نوین آمریکا بعد از جنگ سرد اختصاص یافته که در این مورد به ابعاد گوناگون سیاستهای ناظر بر کابینه کلینتون به‌ویژه در مورد مقوله تروریسم توجه خواهد شد. در ادامه، استراتژی مبارزه با تروریسم بوش (فعلی) بررسی شده و در نهایت به فزاینده‌های مشخصی از اثرات امنیتی این روند بر جهان سوم اشاره خواهد شد.

ضرورت پردازش نقش جدید آمریکا بعد از جنگ سرد

پایان جنگ سرد در کنار تمامی پیامدهای آن، از تأثیر خاصی بر سیاست خارجی آمریکا و فرایند سیاست‌سازی آن برخوردار بود. برخی از تحلیلگران، افول کمونیسم و فروپاشی شوروی را زمینه‌ساز بروز نوعی تزلزل و سستی در پارادایم آمریکا در مورد امور بین‌المللی تلقی کرده و ضرورت تبیین مسائل بین‌المللی را از زاویه‌ای متمایز از نگرشهای دوران جنگ سرد و پیگیری امور جهانی به کمک سازوکارهایی متفاوت از مفاهیمی چون "سدبندی" (Containment)، را مورد تأکید قرار دادند.^(۱) به زعم گروهی دیگر، پایان جنگ سرد تفکر آمریکاییها را در مورد سیاست خارجی دچار آشوب نمود؛ به نحوی که تشویش مزبور از زمان مردودشدن پروژه ویلسونی در ۱۹۱۹ تاکنون، بی‌سابقه بوده است.^(۲) طیف دیگری بر بروز نوعی پیامد متعارض تصریح می‌نمایند. به اعتقاد اینان پایان جنگ سرد باعث شد که به طور هم‌زمان، هم اهداف و سیاستهای گذشته آمریکا موجه و محق جلوه نماید و هم ضرورت توسل به نوعی بازنگری در

مفروضه‌های هدایت‌کننده سیاست خارجی این کشور در طول نیم قرن گذشته، تقویت شود. مضاف بر آن، با وجود رهایی آمریکا از دل مشغولیهای فوق‌العاده حاصل از تهدید شوروی، پایان جنگ سرد، دولتمردان این کشور را به چگونگی مقابله با مسائل محوری که مورد نظر تعاریف منافع ملی و نقش آمریکا در جهان قرار دارد، وادار کرد.^(۳)

در هر صورت دگرگونی ساختاری در نظام بین‌الملل، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر سیاست خارجی ایالات متحده که هم از قدرت ساختاری فراگیر و چندجانبه‌ای برخوردار بود و هم روند نظام دوقطبی را با موفقیت طی نموده بود، تأثیر می‌گذاشت. در این رابطه باید نسبت به چگونگی پایان یافتن جنگ سرد و احساسی که آمریکاییها نسبت به کارکرد گذشته خود داشتند، توجه خاص نمود.^(۴)

مجموعه‌ای از مؤلفه‌های گوناگون همچون اثرات حاصل از تحول ساختاری در نظام جهانی و مدل برخورد و برداشت آمریکاییان از جایگاه کشورشان، به طور طبیعی و منطقی دولتمردان ایالات متحده را متوجه ضرورت برخورداری از اولویت و کارکرد بالاتری در مقطع جدیدی می‌نمود و آنان را به سمت بهره‌گیری از مزایای ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی حاصل از پیروزی پیش‌آمده، رهنمون می‌ساخت. بدین ترتیب حضور نافذ افراط‌گرایان و مداخله‌گرایان در حوزه سیاست خارجی آمریکا که در صدد تحقق آرمانهایی چون "کسب رهبری جهان" توسط این کشور بودند، چندان تعجب‌برانگیز نخواهد بود. در همین مورد، اعلام مواضع پنتاگون در اوایل دهه ۹۰ در مورد ضرورت تداوم تسلط آمریکا و انجام مأموریت سیاسی و نظامی در مقطع بعد از فروپاشی شوروی در جهت جلوگیری از ظهور قدرتهای رقیب در اروپای غربی، آسیا و یا جمهوریهای روسیه^(۵) و یا مواضع صریح کراتهامر به عنوان تنها مدافع خارج از پنتاگون که بر رهبری جهانی تک‌قطبی و نقش آمریکا به عنوان تنها امید تحقق صلح و امنیت جهانی تأکید می‌نمود^(۶)، در رابطه با فضای کلی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در مقطع زمانی مورد بحث (اوایل دهه ۹۰) قابل تأمل است.

سیاست خارجی کلیتون: تأکید بر پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر

پایان جنگ سرد با موج خاصی از تحلیلهای مربوط به الگوی رفتار خارجی آمریکا در شرایط جدید مواجه شد، و در این میان اصرار بر ضرورت تقید نسبت به ترویج و اشاعه آرمانهای لیبرالیسم و ارزشهای محوری این کشور در گستره جهانی، از جایگاه خاصی برخوردار بود. به بیان دیگر، با پایان جنگ سرد، تأکید آشکار بر ضرورت ساختن نظم نوین جهانی و حتی اصرار بر تحقق "مأموریت" جدید ایالات متحده در فضای نو، به موج جدیدی از تأمل و تعمق منجر شد که بر تسلیم دوباره آمریکا در برابر وسوسه و تمایل قدیمی "شکل دادن به سیستم بین‌الملل در چارچوب آرمان لیبرال دموکراتیک" اصرار می‌ورزید.^(۷) تجربیات ناکافی بوش در این زمینه که حاکی از عدم اغوای وی به وسیله جذب و وسوسه‌انگیز ایده‌آلیسم سیاسی بود^(۸) از یک سو، و از سوی دیگر چگونگی بهره‌گیری کلیتون از برگه "دموکراسی" و "تقویت اقتصاد داخلی"، در نهایت به پیروزی حزب دموکرات انجامید و عملاً بوش و طرفدارانش که اعتبار حاصل از پایان جنگ سرد و موفقیت آشکار وی در مدیریت روابط دیپلماتیک و نظامی را عامل تضمین‌کننده پیروزی در انتخابات تلقی می‌کردند، با ناکامی در عرصه مبارزاتی نوامبر ۱۹۹۱ مواجه کرد.^(۹)

کلیتون مواضع انتخاباتی خویش را با نقد سیاست خارجی بوش از زاویه سطح تقید به دموکراسی، حقوق بشر و اهتمام به رفع نیازهای اقتصادی داخلی آغاز کرد. او کابینه بوش را به دلیل اصرار بر "سیاست قدرت" (مواضع حاد رئالیستی و به‌ویژه اتکای افراطی بر "استراتژیهای قدیمی توازن قوا") به عنوان خطوط راهنمای رفتار خارجی آمریکا، مورد حمله قرار می‌داد و حتی مواضع حقوق بشرگرا و دموکراتیک‌محور وی را در چارچوبی از دوسویگی و تعارض درونی (به دلیل حمایت از رژیمهای دیکتاتوری و ناقض حقوق بشر)، نقد و تحلیل می‌کرد. وی در همین راستا بر روی برطرف کردن ضعف داخلی آمریکا در عرصه اقتصاد و رفع احتیاجات مردم به عنوان مقدمه‌ای ضروری برای ایجاد یک "آمریکای قوی" تأکید می‌کرد.^(۱۰) کلیتون بر این مهم اصرار می‌ورزید که ماهیت (کاراکنتر) سیاست خارجی یک ملت، انعکاسی از ارزشهای محوری آن بوده و

این مهم در مورد نظم ارزشی آمریکا به ویژه مفهوم دموکراسی، از اهمیت و نافذیت خاصی برخوردار است.^(۱۱) وی به جاذبه قدرتمند ایده‌آلهای دموکراتیک آمریکا و پایداری و تداوم نهادهای سیاسی این کشور را برای مردم جهان، زمینه‌ساز تبدیل آن به "ملتی ویژه" دانسته و در این رابطه بر تعدیل، احتیاط و احساس مشترک، به عنوان سازوکارهای اصلی پیشبرد دموکراسی (به جای توسل به جهاد ایدئولوژیکی (Crusade) بی‌پروا و تحمیل‌کننده) تأکید می‌ورزید.^(۱۲)

ناگفته نماند که کلیتون به رغم اصرار بر سیاستهای داخلی در مواضع اولیه خود، میان این طیف از سیاستها و سیستم بین‌المللی، تعامل خاصی را قائل بوده و در واقع درگیری بین‌المللی، جریان بازسازی و تجدید سازمان داخلی را دو روی یک سکه می‌دانست؛ بر این اساس تصریح می‌کرد که توفیق در سیاستهای داخلی اقتصادی و رقابت در این حوزه، در هم‌مرزی مستقیم با سیاست درگیری در جهان و پیشبرد ثبات در سیستم بین‌المللی قرار دارد.^(۱۳)

کلیتون و ضرورت بازتعریف آموزه فراجنگ سرد

به طور منطقی، مهمترین دستورکار کابینه کلیتون به عنوان اولین رئیس جمهور بعد از جنگ سرد، ارائه آموزه‌ای بدیع و متناسب با مقتضیات و شرایط جدید بود. این مهم که از سوی تحلیلگران سیاست خارجی این کشور نیز مورد تأکید قرار می‌گرفت، بر این مسئله تأکید داشت که بعد از گذشت چهاردهه از استیلای استراتژی "سدبندی" به عنوان درونمایه سیاستهای خارجی و امنیت ملی، با حذف تهدید شوروی، دولت این کشور چاره‌ای جز حرکت به فضایی فراتر از این چارچوب تحلیلی ندارد. بر این اساس باید ضمن مسلح شدن به درکی شایسته از بایسته‌های سیاست خارجی و سنن امنیت ملی و نیز تحلیل اشتباهات گذشته، مسیر بیان اهداف و منافع آمریکا در جهان، ارائه تعریف روشنی از ماهیت درگیری جهانی این کشور و در نهایت نقش نیروهای نظامی را هموار نمود. به زعم این طیف از نظریه‌پردازان، کلیتون در شرایط جدید بعد از جنگ سرد با ابهاماتی شبیه دوران ویلسون در ۱۹۱۹ و ترومن در ۱۹۴۵ مواجه است، یعنی

شرایطی که ضرورت حصول به برداشت سطح تحلیلی گسترده را در فضای حذف منبع جدی درگیری و تهدید نسبت به منافع ملی آمریکا، تجویز می‌نماید. مضاف بر آن، وی همچون دوران ویلسون و بوش در برابر سیاستها و برنامه‌های خود، کنگره‌ای را می‌یابد که به طور فزاینده دچار کوتاه‌بینی معطوف به انزوای طلبی است و به طور منطقی ناکامی کلینتون در برابر این موج انزوای طلبی (چون بوش و ویلسون) می‌تواند به شکست دوباره بین‌المللی‌گرایی (*Internationalism*) منجر شود. در همین راستا، شکل‌گیری دکترین جدید آمریکا منوط به گزینش مفاهیم و مضامینی تلقی می‌شد که سه طیف از منافع و اصول سیاست خارجی این کشور را که در عین حال از همپوشی و تعامل لازم نیز برخوردار باشد، دربرگیرد: اصول و منافع ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اخلاقی. به زعم اینان، محورهای مزبور در واقع دربرگیرنده همان قالبهای مفهومی‌ای هستند که از مقطع شکل‌گیری جمهوری، سیاست خارجی و دکترینهای امنیت ملی این کشور را طراوت و پویایی بخشیده‌اند و کماکان به عنوان کلیدهای پدیداری توافق همه جانبه یا اجماعی جدید و پایدار باید مورد توجه قرار گیرند. بدین ترتیب در چارچوب این قبیل تحلیلها، کابینه جدید به نگرشی فراتر از تفکر استراتژیک صرف (چون دوران جنگ سرد و آموزه بوش) نیاز داشت که همگام با آن از دکترینی توانمند برخوردار باشد که این آموزه بتواند دل‌مشغولیهای داخلی را به سیاست خارجی، قدرت نظامی را به قدرت اقتصادی، و ژئوپلیتیکیهای تحول جهانی را به منافع ملی آمریکا پیوند دهد.^(۱۴)

“پیشبرد دموکراسی”، به عنوان آموزه جدید آمریکا

درگیری برای دموکراسی (*Engagement for Democracy*)، به عنوان رکن سیاست خارجی آمریکا، تنها مقوله‌ای بود که کلینتون از اولین سخنرانی خود در دسامبر ۱۹۹۱^(۱۵) به عنوان یک چارچوب سیاسی جامع، مورد شرح و بسط قرار داد. در همین رابطه، مقوله “پیشبرد دموکراسی” (*Promotion of Democracy*) به عنوان استراتژی بزرگ^(۱۶) کابینه وی، مورد توجه تحلیلگران قرار گرفته‌است. به تعبیر کاروتز، برای تیم کلینتون، حرکت میان تمایلات عمیقاً لیبرال و تأیید و تصدیق روشنفکرانه نیاز برای

اعتدال و میانه‌روی، مقوله مزبور (پیشبرد دموکراسی) موضوعی با جاذبیت منحصر به فرد محسوب می‌شد.^(۱۷) به تعبیر دیگر، کلینتون به عنوان برگزیده حزب دموکرات و رئیس جمهوری متعهد به آرمانهای لیبرالی و مبنای ایدئولوژیکی آن یعنی ویلسون‌گرایی (ویلسونیسیم) که همواره خود نیز به پیروی از آن معترف بود^(۱۸)، جوهره سیاستهای راهبردی خود را بر ارتقای سطح تعهد جهانی به دموکراسی و حقوق بشر قرار داده بود. حتی فراتر از آن در چارچوب سیاستهای اعلامی کابینه خویش می‌کوشید که پردازشی منطقی از چگونگی ارتباطیابی این مقوله (پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر) با دیگر مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جاری در سیاستهای راهبردی ارائه نماید. در این رابطه وارن کریستوفر^(۱۹) وزیر امور خارجه کابینه، در اولین مواضع رسمی خویش در خصوص عناصر و ارکان سیاست خارجی آمریکا در فضای بعد از جنگ سرد، به طور مشخص بر تقویت دموکراسی و حمایت از حقوق بشر تأکید می‌نماید.^(۲۰) وی در کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳) فراز دیگری از اهتمام خاص دولت آمریکا نسبت به ارتقای سطح تعهد جهانی به حقوق بشر را در قالب تعبیری چون "تأکید بر حقوق بشر و جایگاه جهانی آن بر اساس رویکردی بنیادی‌تر از رویکردهای پیشین"، مطرح کرده و به تعبیری، جلوه دیگری از مساعی این دولت برای رهبری تلاشهای فراملی و جهانی را در مورد شناسایی بین‌المللی حقوق بشر به نمایش می‌گذارد.^(۲۱)

اما در این میان سخنرانی آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کلینتون^(۲۲) در سال ۱۹۹۳، در زمینه ارائه تحلیلی شفاف و نسبتاً جامع در خصوص چگونگی هویت‌یابی راهبرد پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر و ارتباط آن با دیگر مؤلفه‌های مطرح نظر کابینه، قابل تأمل است.^(۲۳)

جایگاه مقوله "مقابله با تروریسم" در سیاست خارجی کلینتون

همان‌گونه که اشاره شد، آموزه "پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر"، به عنوان نماد اصلی اخلاق‌گرایی یا ویلسونیسیم، عملاً به عنوان اصل سامان‌دهنده به سیاست خارجی

بعد از جنگ سرد، مورد توجه کابینه کلینتون قرار گرفت. باید توجه داشت که این نوع گرایش ایده‌آلیستی یا نرم‌افزارگرایانه، به معنای غفلت از ملاحظات استراتژیک نبود. در واقع عناصرسازای محوری الگوی رفتار خارجی آمریکا در این شرایط زمانی را باید معجون کارآمدی از شاخصهای ایده‌آلیستی پیش‌گفته و مؤلفه‌های سخت‌افزاری خاصی دانست که به عنوان بستر تحلیلی برای مؤلفه "مقابله با تروریسم" ایفای نقش می‌کرد.

در ابتدا باید توجه داشت که سیاستهای مقابله با تروریسم در آمریکا از سابقه‌ای سی ساله برخوردار است. این پیشینه مجموعه‌ای از قوانین، فرمانهای اجرایی ریاست جمهوری، بخش‌نامه‌ها و موافقت‌نامه‌های امضا شده میان سازمانهای دولتی را به عنوان مبنای اصلی سیاستهای ضدتروریسم دربرمی‌گیرد. حدود چهل سازمان، آژانس، اداره و دفتر، اجرای برنامه‌ها و فعالیتهای مبارزه با تروریسم را بر عهده دارند. علاوه بر فعالیتهایی که برای کاهش نقاط آسیب‌پذیر و جلوگیری از وقوع حملات تروریستی انجام می‌شود، استراتژی آمریکا برای مبارزه با تروریسم، شامل مدیریت بحران و مدیریت پیامدهای حملات تروریستی نیز می‌شود. مدیریت بحران به مجموعه‌ای فعالیتهای اقداماتی اطلاق می‌شود که هدف آن بازدارندگی و جلوگیری از وقوع حملات تروریستی، حفاظت از سلامت و امنیت مردم، دستگیری تروریستها و جمع‌آوری شواهد و مدارک برای مجازات حمله‌کنندگان است. مدیریت پیامدهای حملات تروریستی، شامل فعالیتهایی می‌شود که به ارائه خدمات درمانی و اضطراری، تخلیه مردم از مناطق خطرناک و برقراری خدمات دولتی اختصاص دارد.^(۲۴)

در این مورد می‌توان از تلاشهای آمریکا در چارچوب سازمان منطقه‌ای کشورهای آمریکایی سخن گفت. در واقع این حرکت به سال ۱۹۷۱ بازمی‌گردد که مصادف با نخستین مساعی سازمان مزبور در ارتباط با تروریسم بود. تصویب کنوانسیون جلوگیری از اقدامات تروریستی منجر به جنایت علیه اشخاص و اخاذی از آنان و مجازات عاملین آن که در واشنگتن توسط کشورهای عضو امضا شد، دستاورد همین تحول است.^(۲۵) از سال ۱۹۸۲ نیز وزارت دادگستری آمریکا از طریق دفتر تحقیقات فدرال (FBI) مسئولیت

”مقابله با تروریسم“، سامان بخشی به سیاست خارجی ... _____ ۹

مدیران بحران، به عنوان طیفی از سیاستهای ضد تروریستی را بر عهده گرفت. (۲۶)
روند تصمیم سازی در خصوص مبارزه با تروریسم و تهدیدات حاصل از آن برای
منافع آمریکا، در دهه نود و به ویژه دوره حاکمیت کلینتون، فراز مشخصی را به خود
اختصاص داده است:

- برگزاری اجلاس سران سازمان منطقه ای کشورهای آمریکایی (OAS) در دسامبر
۱۹۹۴ در میامی:

بیانیه نهایی این اجلاس مشتمل بر محکومیت تروریسم در تمامی اشکال آن
بوده و مضاف بر آن تمامی اعضا، عزم خود را در مورد استفاده از تمامی ابزارهای
قانونی برای مبارزه با اقدامات تروریستی در قاره آمریکا اعلام داشتند. سپس در
برنامه اقدام خود تحت عنوان ”نابودی تهدید تروریسم داخلی و بین المللی“،
تصمیم گرفتند که کنفرانسی ویژه اعضای سازمان برای جلوگیری از تروریسم
برگزار نمایند. (۲۷)

- اعلامیه مونتر و صدور قطعنامه سازمان کشورهای قاره آمریکا در ۱۹۹۵:
نگرانی ژرف اعضای سازمان کشورهای قاره آمریکا از تهدیدات تروریستی به
عنوان یک پدیده جنایی جدی که تأثیرات ویرانگری بر همزیستی متمدنانه،
مؤسسات مردم سالاری و زندگی، امنیت و امکانات افراد بشر بر جای می گذارد،
در اعلامیه وزرای خارجه در مونتر و همچنین در قطعنامه بیست و پنجمین
اجلاس مجمع عمومی این سازمان ابراز شد. لازم به ذکر است که در اوت همان
سال، در چارچوب اجلاس مشورتی همکاری در باره پیگیری و محو تروریسم
بین الملل که در بوینوس آیرس برگزار شد، اعلامیه نهایی دولتهای شرکت کننده
توسط کشورهایی چون آمریکا به تصویب رسید و بر این اساس بر ارتقا و تداوم
همکاری میان حکومتها تأکید شد. (۲۸)

- در سال ۱۹۹۵ رئیس جمهور آمریکا مسئولیت رهبری عملیات مدیریت بحران در
سطح فدرال را به وزارت دادگستری، از طریق اداره تحقیقات فدرال (FBI) واگذار

کرد و مسئولیت مدیریت بر پیامدهای حملات تروریستی را به عهده "آژانس فدرال مدیریت بر امور اضطراری" (*Federal Emergency Management Agency*) قرار داد. (۲۹)

- تصویب قانون ضد تروریسم و مجازات اعدام مصوب سال ۱۹۹۶ :
به موجب این قانون از نمایندگان آمریکا در مؤسسات مالی بین‌المللی خواسته شده است که به اعطای وام یا هر کمک مالی به ایران رأی مخالف دهند. افزون بر این صدور پروانه برای صدور اقلام دفاعی به ایران ممنوع می‌شود. (۳۰)
- تدوین و اجرای استراتژی مقابله با حملات کامپیوتری (از جمله از سوی تروریستها):

این استراتژی متعاقب دستور ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۸ تدوین شد. (۳۱)
جیمز آدامز حرکت مزبور را در قالب تحلیل مفصلی به نام "دفاع مجازی" مورد بحث و تدقیق قرار می‌دهد. به تعبیر وی، از مارس ۱۹۹۸ جامعه اطلاعاتی و وزارت دفاع آمریکا، منابع خود را برای مقابله با چهره جدیدی از تهاجم علیه این کشور که از ماهیتی الکترونیکی - سبیرنتیکی برخوردار بود، بسیج نموده است. در این رابطه نویسنده مزبور بر دشواری نظم بخشیدن به مرزهای نوین نبرد اطلاعاتی و نیاز به راهبردهای توانمند و کارآمد، و تاکتیکهای دقیق و استوار تأکید می‌کند. (۳۲)
- تشکیل هماهنگ‌کننده ملی در جهت مقابله با تروریسم: براساس فرمان ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۸، برای هماهنگ‌ساختن اقدامات ضد تروریستی، در شورای امنیت ملی "هماهنگ‌کننده ملی" تشکیل شد. (۳۳)

در کنار محورهای پیش‌گفته که به سیاستهای اعلامی و اعمالی دولت آمریکا اشاره دارد، باید به برخی از پژوهشهای انجام شده در مقطع زمانی مزبور نیز توجه نمود. از جمله می‌توان به بازنگری و اصلاح "قانون امنیت ملی" این کشور توسط وزارت دفاع آمریکا اشاره کرد. براساس این حرکت که از سال ۱۹۹۸ آغاز شد و تا سال ۲۰۰۱ ادامه یافت، احتمال وقوع حملات تروریستی به صورت مستقل یا مورد حمایت دیگر

دولتها و با استفاده از سلاحهای کشتار جمعی به شهرهای ایالات متحده، از جمله تهدیدات نوینی تلقی شده که در چارچوب "دنیای آینده" باید مورد توجه قرار گیرد.^(۳۴) در همین رابطه باید از پژوهشی سخن گفت که در سال ۲۰۰۰ توسط کمیسیون تدوین منافع ملی آمریکا انجام گرفت. بر مبنای آن «پیشگیری، بازدارندگی و کاهش حملات سلاحهای شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای بر ضد ایالات متحده یا نیروهای نظامی آن در خارج از کشور»، جزء منافع حیاتی این کشور محسوب شده و مضاف بر آن، سرکوب تروریسم (به خصوص تروریسم با حمایت دولتی) نیز در قالب "منافع به شدت مهم" آمریکا تلقی گردیده است.^(۳۵)

پس از ۱۱ سپتامبر: آموزه جنگ با تروریسم، به عنوان اصل سامان بخش سیاستهای آمریکا

اولین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در هزاره جدید به عنوان تجربه‌ای بی سابقه در تاریخ این کشور و در واقع پاسخی بدیع به مطالبات عصر اقتصاد نوین اطلاعاتی که در گستره‌ای فرامرزی و مولد کشورهای مجازی هویت یافته است^(۳۶)، در نهایت با پیروزی بوش (دوم) خاتمه یافت. آنچه که وی را به عنوان نماینده فکری محافظه کاران جدید از محافظه کاران سنتی آمریکا در عرصه سیاست خارجی متمایز می نماید، روند برخورد با چگونگی حضور آمریکا، مقابله با ارزشهای مخالف لیبرالیسم کلاسیک و نمادهای متعارض با سرمایه داری است. باید گفت که گرچه مداخله گرایی از خصایص محافظه کاران سنتی محسوب می شود، اما اینان پیوسته نسبت به هزینه‌های آمریکا در صحنه جهانی نیز حساس بوده و به همین دلیل از نظر اقتصاد سیاست خارجی، انزواگرایی را پیشه خود می ساختند؛ به این مفهوم که اعتقاد داشتند سرمایه گذاری سنگین در نبرد با کمونیسم، منجر به آسیب دیدن اقتصاد ایالات متحده می شود و از این رو، آمریکا باید اروپا را محور سیاست خود قرار دهد و کشورهای حاشیه‌ای را از چارچوب نگرانی خویش بیرون راند.^(۳۷) اما جهان بعد از ۱۱ سپتامبر شاهد جهان به روایت محافظه کاران نوین است که توسط بوش (دوم) رهبری می شود.

حملات غافلگیرانه به ارکان قدرت اقتصادی آمریکا و پنتاگون که پرل هاربر نسل کنونی این کشور لقب یافته است^(۳۸)، عملاً طیف خاصی از آسیب‌پذیریهای این کشور را آشکار ساخت.^(۳۹) فراتر از آن، با توجه به مواضع صریح کابینه وی درخصوص ضرورت بازتعریف منافع ملی آمریکا بعد از جنگ سرد و چالشهای گریبانگیر این کشور به دلیل پایان یافتن تهدیدات کمونیسم (به عنوان عامل انسجام‌بخش سیاست‌سازیهای عرصه منابع ملی)^(۴۰)، اعلام مواضع بوش در کنگره در تاریخ بیستم سپتامبر را می‌توان با سخنرانی هری ترومن در دوازدهم می ۱۹۴۷ درخصوص ترکیه و یونان مقایسه کرد؛ چرا که رئیس‌جمهور جدید آمریکا نیز مهمترین عناصر استراتژی کلان آمریکا را در شرایط نوین بعد از ۱۱ سپتامبر، به عنوان پایان عصر پس از جنگ سرد، مورد تأکید قرار داد.^(۴۱) به زعم طیف جدید رهبری ایالات متحده، دوران ده‌ساله بعد از فروپاشی شوروی را باید دوران "تعطیلات آمریکا"^(۴۲) تلقی کرد و بر این اساس، شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر و تأکید مفرط بر آموزه "جنگ با تروریسم" را باید "اصل سازمان‌دهنده" سیاست خارجی و امنیتی این کشور، بعد از یک دهه سردرگمی و شناوری مورد توجه قرار داد.^(۴۳) در همین زمینه تأکید شده است که حادثه مزبور چارچوبه ساخته و پرداخته شده سیاستهای امنیتی آمریکا را که در سالهای بعد از جنگ سرد به سوی شناسایی اولویتهای درجه دوم و سوم جهت‌گیری شده بود، به مسیر اصلی خود یعنی توجه به طیف تهدیدات با اولویت درجه اول به‌ویژه مبارزه با تروریسم، که با "امکان بقا" و ادامه حیات این کشور ارتباط دارد بازگرداند.^(۴۴) همین تعبیر در تحلیلهای دیگری نیز که بر ضرورت بازبینی سیاست خارجی این کشور بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر تأکید دارد قابل شناسایی می‌باشد. والت در این خصوص تصریح می‌نماید که این حادثه عملاً به روند تداوم وفاداری به سیاستهای کابینه‌های قبلی که در ماههای اولیه قدرت‌یابی بوش مشهود بود، پایان بخشید و کابینه جدید را به سوی اولویتهای نوینی به‌ویژه "مبارزه با تروریسم بین‌الملل" سوق داد.^(۴۵) وی درسهایی حاصل از حوادث سپتامبر ۲۰۰۱ را برای سیاست خارجی آمریکا در چند مورد خلاصه می‌کند:

درس اول - سیاست خارجی آمریکا فاقد ظرفیت لازم برای تحمل هزینه‌ای بالا در جهت حصول به اهداف مورد نظر است. در واقع برخلاف سیاستهای درگیری در دهه قبل که با کمترین هزینه همراه بود، حادثه ۱۱ سپتامبر ثابت کرد که هزینه سیاستهای معطوف به درگیری، بسیار بیشتر از سطح انتظارات آمریکاییهاست.

درس دوم - شهرت و ضریب اعتقاد به آمریکا در سطح جهان، کمتر از میزانی است که رهبران این کشور باور دارند. به کلام دیگر، گروههایی در نقاط مختلف (به‌ویژه در جهان عرب و اسلام) وجود دارند که به آمریکا به عنوان ”شهری درخشان بر فراز بلندی“ نمی‌نگرند و درصدد تعارض و تهدید نسبت به این کشور هستند.

درس سوم - دول ناکام یا ناتوان^(۴۶) (دولتهای درگیر در منازعات و فاقد حکومتهای کارآمد) به منزلهٔ معضلی امنیتی برای آمریکا باید در نظر گرفته شوند.^(۴۷)

به هر حال حادثه ۱۱ سپتامبر، بیش از هر مسئله، این مهم را برای رهبران آمریکا محرز ساخت که ارائهٔ راه‌کار و نگرشهایی متمایز از ادبیات امنیتی جنگ سرد، محور و توسل به مفاهیمی با برد تحلیلی گسترده که از کارویژه‌های نافذی نیز در این خصوص برخوردار باشد، تنها راه ممکن برای ثبات‌آفرینی در جهان بعد از جنگ سرد و در واقع بعد از حادثهٔ مزبور خواهد بود. این پیش‌فرض بنیادین، تصمیم‌گیرندگان این کشور را به سوی اتکا بر آموزهٔ مبارزهٔ جهانی با تروریسم سوق داد.

سازوکارهای گوناگونی که از سوی دولتمردان این کشور در جهت تحقق هدف مزبور اتخاذ شده است، طیف خاصی را دربرمی‌گیرد. گامهای اولیه بعد از این حادثه، توسل به همکاری بین‌المللی با دیگر کشورها و به‌ویژه سازمان ملل را مورد توجه قرار می‌داد. در واقع رهبران آمریکا با توجه به شدت و ضریب غیرقابل پیش‌بینی بودن حادثه (۱۱ سپتامبر) و تأثیر شگفت‌آور آن بر شالوده و حیطه‌های امنیتی کشور، به‌ویژه در عرصهٔ داخلی، به این امر واقف شده بودند که حصول به حمایت‌های نافذ از سوی ائتلافی بین‌المللی و مشروعیت‌آفرینی برای آن از طریق جلب نظر سازمان ملل، در توسعهٔ اهداف مورد نظر آنان در مسیر هدایت شرایط بین‌المللی، از آثار معتنا بهی برخوردار

خواهد بود. در این مورد می‌توان از مساعی این دولت برای هماهنگ‌سازی شورای امنیت با برنامه‌های خود که در صدور فوری قطعنامه‌های ۱۳۶۸ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱) متجلی شد، سخن گفت. در چنین فضایی است که برخی از تحلیلگران از ضرورت "معامله واقع‌گرایانه" با کشورهای اروپایی (در زمینه تسهیل دسترسی آنان به بازار، فناوری و منابع آمریکایی)، به عنوان پیش‌شرط جلب نظر آنان به عنوان شرکای پایدار آمریکا در رهبری نظام جهانی بعد از جنگ سرد و پی‌جویی موفقیت‌آمیز نهضت جهانی بر علیه تروریسم، سخن می‌گویند.^(۴۸)

اما روند سیاست‌های اعلامی و اعمالی این کشور نشانگر استیلای نهایی نگرشی بود که تحقق نقش نوین جهانی آمریکا را در توسل به تک‌جانبه‌گرایی پی‌جویی می‌کرد. در مورد شاخص‌های این چارچوب رفتاری، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مداخله نظامی در افغانستان؛ تأکید بر توصیف طیف مشخصی از کشورها (مانند ایران) به عنوان محور اهریمنی^(۴۹)؛ توسل به فشارهای دیپلماتیک، اقتصادی و مالی، و مجازات‌های سیاسی و همکاری‌های مؤثر حقوقی و جاسوسی^(۵۰)، بی‌تفاوتی نسبت به تعهدات بین‌المللی در عرصه‌های زیست‌محیطی (معاهده کیوتو) و به‌ویژه امنیت بین‌الملل و خلع سلاح (خروج از معاهده ABM و اصرار بر فعال‌سازی طرح دفاع ملی موشکی^(۵۱)؛ اقدام یک‌جانبه در کنترل سلاح‌های هسته‌ای با یا بدون مشارکت دشمنان گذشته؛ رهایی یافتن از قید سازوکارهای کنترل تسلیحاتی که تاریخ مصرف آنان منقضی گشته یا برای منافع ایالات متحده زیان‌بار به نظر برسند^(۵۲)؛ زمینه‌سازی فعال برای مداخله‌گرایی نظامی در عراق به رغم فعال‌شدن سازوکارهای بین‌المللی چون بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، مخالفت گسترده دیگر کشورها و افکار عمومی جهانی؛ کوشش برای رهایی دکترین استراتژیکی و امنیتی کشور از سطح تحلیل بازدارندگی به سوی اعمال زور مبتنی بر پیشگیری به عنوان یکی از اصول امنیتی جدید آمریکا^(۵۳)؛ و ...

یکی از مهمترین نمادهای سیاست‌های آمریکا در فضای کلی مبارزه با تروریسم، در

استراتژی امنیت ملی این کشور که در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد^(۵۴)، قابل شناسایی است. براساس استراتژی مزبور، اساسی ترین وظیفه دولت ایالات متحده، دفاع از کشور در برابر دشمنان تلقی شده است؛ دشمنانی که برخلاف گذشته، به کمک بهره گیری از تکنولوژی مدرن از سازماندهی کارآمدی در جهت آسیب رسانی به سرزمین اصلی آمریکا برخوردارند. در همین راستا، در سند مزبور (بخش سوم) از تقویت پیمانها جهت غلبه بر تروریسم جهانی و تلاش برای ممانعت از حرکت های تروریستی، سخن گفته شده است.

در پایان این قسمت از بحث می توان گفت که در نظر تصمیم گیرندگان کنونی آمریکا، فروپاشی کمونیسم و پایان جنگ سرد، نه تنها چیزی از مسئولیت آمریکا در برابر نظام بین الملل نکاسته، بلکه این وظیفه را خطرتر نیز ساخته است؛ چرا که ایالات متحده امروزه تنها کشوری است که از توانایی نظامی، کارایی اقتصادی و قابلیت فرهنگی لازم برای ایفای نقش رهبری (*Leadership*) جهان برخوردار است. به زعم اینان، آمریکا چاره ای جز توسل به نقش رهبری ندارد^(۵۵) و در مسیر تحقق این رسالت، هیچ یک از اعضای نظام جهانی، واجد خصایص و توانمندی قابل رقابت با این کشور نمی باشد. در این میان آموزه "مقابله با تروریسم" به عنوان مرکز ثقل و لنگر کشتی توفان زده سیاست های خارجی و امنیتی این کشور بعد از جنگ سرد، در نظر دولتمردان ایالات متحده از کارویژه های سامان بخش و سازمان دهنده ای در پاسخ به چالش حاصل از بحران هویت حاصل از نبود تهدید کمونیسم برخوردار است.

نتیجه گیری

کارویژه های مبارزه با تروریسم و امنیت در جهان سوم

براساس مطالبی که گفته شد، فراز تمرکز سیاست های خارجی و امنیتی آمریکا بر مقوله تروریسم، (به رغم سابقه طولانی آن) در شرایط بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن روند برتری جویی یک جانبه طیف بین الملل گرای محافظه کار حاکم در این کشور، پیامدهای خاصی را بر نظام بین الملل و سطوح تعامل میان بازیگران آن تحمیل کرده است. به کلام دیگر، بعد از یازده سپتامبر همکاری های صلح آمیز چند جانبه گرا پایان

نیافته‌است، بلکه با توجه به حرکت‌های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفته‌اند و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان بین‌المللی شده و واژه‌هایی که بار خصمانه‌ای دارند چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ثانیاً یک‌جانبه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی مطرح گردیده است.^(۵۶) در این میان الگوی رفتاری آمریکا و سازوکارهای اتخاذ شده این کشور برای ایفای نقش جهانی، از پیامدهای خاصی برای ملاحظات امنیتی جهان سوم و ملل مسلمان بویژه جمهوری اسلامی برخوردار است:

۱- تشدید، تعمیق و دسترسی ادبیات امنیت محور و مبتنی بر ملاحظات واقع‌گرایانه چون دوران جنگ سرد از سوی آمریکا، در شرایطی که بسیاری از متغیرهای بی‌بدیل محیطی در جهت کاهش اقتدار امنیتی، مشروعیت سیاسی و مقبولیت اقتصادی قدرتهای بزرگ فعال شده‌اند، به طور منطقی قدرتهایی مانند ایالات متحده را بیش از پیش به سوی تدبیر و گذار از این دوران برزخی و افزایش اقتدار امنیتی، سیادت سیاسی و اقتصادی سوق خواهد داد. این مهم در موقعیتی که جامعه جهانی بیش از همیشه به گسترش و تعمیق گفتمان امنیت مثبت نیاز داشته و درک "فرهنگ امنیت ملی" (نگریستن به امنیت از دریچه فرهنگ) را ضرورتی غیرقابل تردید تلقی می‌نماید^(۵۷)، به طور منطقی می‌تواند به پیدایش سطوح بسیار گوناگونی از تعارض میان جنوب و شمال منجر شود. عرصه تعارض آمیز پیش‌گفته می‌تواند طیف گسترده‌ای از ملاحظات سخت و نرم‌افزاری را به‌ویژه در مورد منافع امنیتی جهان سوم و خاصه ملت‌های مسلمان، دربرگیرد.

۲- نباید فراموش کرد که بحث‌های فرهنگی و ارزشی نظیر نقش اسلام و جامعه جهانی مسلمانان در صحنه‌های تهدیدآفرینی برای سرزمین اصلی آمریکا، از اولین مقوله‌هایی بود که در فضای تحلیل شرایط نوین تهدیدزایی برای این کشور، مورد توجه سیاست‌سازان و تحلیلگران ایالات متحده و دیگر دول اروپایی قرار گرفت. بر همین اساس مطرح شده‌است که محیط بین‌المللی بعد از ۱۱ سپتامبر از زاویه تشدید تنش‌های فرهنگی - تمدنی از مشخصه‌های قابل تأمل و نوینی برخوردار

گردیده است.^(۵۸) در همین رابطه باید از ملاحظات نرم‌افزارگرایانه آمریکا در قالب تأکید بر حقوق بشر، دموکراسی و ضرورت ارتقای سطح تقید به آن در سطح بین‌المللی^(۵۹) سخن گفت. مواضع اخیر وزیر خارجه این کشور در خصوص ضرورت تزریق و اعمال دموکراسی در کشورهای عربی و مسلمانان به‌ویژه عربستان و مصر، و اصلاح نظام اقتصادی، آموزشی و فرهنگ این قبیل کشورهای مسلمان^(۶۰)، در این رابطه قابل توجه است.

۳- فرصتی که ۱۱ سپتامبر در زمینه بازتعریف دوست و دشمن (بعد از یک دهه وقعه) در اختیار آمریکا قرار داد، در طرح تبیین نسبتاً جدیدی از کشورهای یاغی و به‌ویژه ”محور اهریمن“ از هویت خاصی برخوردار شد. به رغم کم‌سابقه بودن عکس‌العملهای داخلی در آمریکا و بین‌المللی نسبت به این قبیل مواضع رئیس‌جمهور آمریکا (بوش دوم)^(۶۱)، باید توجه داشت که این طیف از سیاستهای اعلامی ایالات متحده می‌تواند واجد شرایط غیرقابل پیش‌بینی و پیامدهای امنیتی خاص برای دول مخاطب به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران باشد. در این ارتباط طرح بحثهایی چون استراتژی بازدارندگی در برابر استراتژی حمله پیشگیرانه (*Preventive Attack*) یا حمله مبتنی بر پیشدستی (*Preemptive Attack*)، و فعال‌سازی طرح ملی دفاع موشکی باهدف مقابله با تهدیدات هسته‌ای حاصل از کشورهای جهان سومی^(۶۲) شایان توجه است. در همین مورد بیان شده است که همانند مقطع زمانی انتشار مقاله کنان در ۱۹۴۷، امروزه آمریکا نیز به منظور جلوگیری از توسعه خشونت‌طلبان اسلامی به سیاست کنترل و مهار آنها روی آورده است. پیروان این نگرش، پژوهشهای پیمایشی پژوهشگران آمریکایی و یهودی همچون کارهای پیمایشی دانیل پاییز^(۶۳) را به عنوان نمادی از این حرکت مورد توجه قرار می‌دهند.^(۶۴)

۴- تفسیر موسع آمریکا از دفاع مشروع در کنار ملاحظاتی چون «ایالات متحده قربانی یک حمله است و در آینده نیز احتمال حملات بیشتری وجود دارد»، می‌تواند آمریکا را از تصویب شورای امنیت، ناتو یا هرگونه نهاد بین‌المللی دیگری قبل از

پاسخهای نظامی بی‌نیاز نماید و اقدامات این کشور را از هر نوع مشروعیت لازم برخوردار کند. در این شرایط به نظر می‌رسد که این قبیل مواضع (تفسیر موسع از دفاع مشروع) بستر حقوقی مناسبی را برای جنگ‌سالاران آمریکا فراهم می‌آورد تا در سایه آن با هر نوع مخالفتی از سوی دول مستقل به‌ویژه دولتهای جهان سومی و ملت‌های مسلمان، به نام مقابله با تروریسم از باب تعارض درآید و به بهانه دفاع از خود، آنان را آماج حملات سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی قرار دهد.^(۶۵)

مسلماً در چنین فضای تعارض‌آمیز و پرتنش که سرشار از موقعیتهای غیرقابل پیش‌بینی در چارچوب رابطه میان ایران و آمریکا خواهد بود، ضرورت تدقیق کوچک‌ترین و ظریف‌ترین ملاحظات امنیتی - استراتژیک آمریکا بیش از هر زمان دیگری مشهود است.

در شرایط کنونی که به دلیل لشکرکشی عظیم این کشور در سطح منطقه و با هدف سرنگونی رژیم عراق، محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران با شرایط تهدیدزای نوین حاصل از حضور مستقیم نظامی آمریکا مواجه شده‌است، توسل به حبل و وثیق انسجام و هم‌پیوندی در نگرش و عمل، بالاترین دست‌مایه ملت و دولت در مسیر پاسخ‌گویی به چالش‌های متنوع حاصل از نقش جدید برتری‌جویی ایالات متحده خواهد بود.

یادداشتها:

۱-م.ک:

- John Steinbruner (ed), **Restructuring American Foreign Policy** (Washington D. C. : Bookings Institution, 1989), chapter one.
- 2- David Rieff, "Whose Internationalism, Whose Isolationism?", **World Policy Journal**, Vol.XIII, No.2 (Summer 1996), p.1.
- 3- Ronald D. Asmus, **The New U.S. Strategic Debate**, (U.S : RAND , 1994), p.IX.
- ۴- ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا، مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۱۷۸.
- 5- Lea Brilmayer, **American Hegemony, Political Morality in a One - Superpower World**, (New Haven & London : Yale University Press, 1994), p.1.
- 6- Charles Krauthammer, "The Unipolar Moment", **Foreign Affairs**, Vol.70, No.1 (Spring 1991), p.33.
- 7- Michael Cox, "Wilsonianism Resurgent? The Clinton Administration and American Democracy Promotion in the Late 20th Century", in, **Colombia International Affairs Online (CIAO)** (March 2000).
- 8- **Ibid.**
- ۹- رابرت شولزینگر، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمدریعی مهرآبادی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص ۶۳۴.
- 10- Bill Clinton, "American Foreign Policy and Democratic Idea", **Orbis**, Vo.37, NO.4 (Fall 93), p.655.
- 11- Cox, **Op.Cit**
- 12- Clinton, **Op.Cit**, p.658.
- 13- Cox, **Op.Cit**

۱۴-م.ک.:

- Malcolm Wallop, "American Needs a Post - Containment Doctrine", **Orbis**, Vol.37 , No.2 (Spring 93), pp.187-203.

15- Bill Clinton, "A New Covenant for American Security", (Speech at Georgetown University, Washington, D.C., December 12, 1991).

16- Cox, **Op.Cit**

17- Thomas Carothers, "Democracy Promotion Under Clinton", **Washington Quarterly**, Vol.18, No.4 (Autumn 1995), p.13.

18- **Ibid.**

۱۹- کریستوفر از کهنه‌کاران سیاست خارجی آمریکا در دولتهای جانسون و کارتر بود و نیز ریاست کمیته‌ای را برعهده داشت که انتقال دولت بوش به دولت کلینتون را سرپرستی کرده‌بود.

۲۰-م.ک.:

Warren Christopher, **In the Stream of History Sharing Foreign Policy for a New Era**, (Stanford : Stanford University Press, 1998), pp.15-35.

21- **Ibid.**, p.62.

۲۲- لیک از کارکنان وزارت خارجه آمریکا در دوران ریاست کیسینجر بر شورای امنیت ملی و رئیس اداره برنامه‌ریزی سیاست خارجی در دوران کارتر بوده‌است.

23- Anthony Lake, "From Containment to Enlargement", in , <http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/lakedoc.html> (Sep 21, 1993).

۲۴-م.ک.:

"مبارزه با تروریسم، چالش‌ها و توصیه‌ها"، (گزارش تهیه شده توسط "سازمان محاسبات ایالات متحده آمریکا")، در: **گزیده پژوهشهای جهان (۱)**، گردآوری و ترجمه، ابوالقاسم راه‌چمنی، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱)، صص ۲۷-۲۸.

۲۵- اسعد اردلان، "دیپلماسی و تروریسم بین‌الملل"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۱)، ص ۱۶۳.

۲۶- مبارزه با تروریسم، **پیشین**.

۲۷- اردلان، **پیشین**، ص ۱۶۴.

۲۸- **همان**.

۲۹- مبارزه با تروریسم، **پیشین**، ص ۳۰.

- ۳۰- حسین علیخانی، *تحریم ایران، شکست یک سیاست*، ترجمه محمد متقی نژاد (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۰)، ص ۳۲۳.
- ۳۱- مبارزه با تروریسم، پیشین.
- 32- James Adams, "Virtual Defence", *Foreign Affairs*, Vol.80, No.3 (May - June 2001).
- ۳۳- پیشین.
- ۳۴- کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه دهمشگی، فرهنگی و راه چمنی، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱)، ص ۱۸.
- ۳۵- کمیسیون تدوین منافع ملی آمریکا: "منافع ملی آمریکا"، در: *گزیده پژوهشهای جهان (۲)*، گردآوری و ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار، ۱۳۸۱)، صص ۲۴۴-۲۳۹.
- ۳۶- م.ک :
- حسین دهشیار، "تحلیلی بر فرایند انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ آمریکا"، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال چهاردهم، (زمستان ۱۳۷۹)، صص ۹۸۱-۱۰۰۴.
- ۳۷- حسین دهشیار، "رهبری جهان: گفتمان حاکم بر سیاست خارجی آمریکا"، *تحولات جهان (۵)*، (تیرماه ۱۳۸۱)، صص ۲۴۴-۲۴۵.
- 38- John Ikenberry, "American Grand Strategy in the Age of Terror", *Survival*, Vol.43, No.4 (Winter 2001), p.19.
- 39- Stephen E. Flynn, "America the Vulnerable", *Foreign Affairs*, (Jan - Feb 2002), pp.60-61.
- 40- Condoleezza Rice, "Promoting the National Interest", *Foreign Affairs*, Vol.79, No.1 (Jan - Feb 2000), pp.45-62.
- 41- Ikenberry, *Op.Cit*
- 42- *Kind of Holiday From History for Ten Years*.
- 43- "After September 11 : A Conversation", *The National Interest*, (2001), pp.67-68.
- 44- Ashton B. Carter, "The Architecture of Government in the Face of Terrorism", *International Security*, Vol.26, No.3 (Winter 2001-02), pp.5-6.

- 45- Stephen Walt, "Beyond Bin Ladan, Reshaping U.S. Foreign Policy", **International Security**, Vol.26, No.3 (Winter 2001-02), p.56.
- 46- Failed States.
- 47- *Ibid.*, pp.57-63.
- 48- Ikenberry, **Op.Cit.**, pp.20-21.
- ۴۹- مصطفی زهرانی، "از کشورهای یاغی تا محور اهریمن: مهارت تا حمله پیشگیرانه"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۱)، صص ۶۹-۱۰۰.
- ۵۰- مهدی ذاکریان، "آمریکا از جهان‌گرایی تا رویارویی با تروریسم جهانی"، **مطالعات منطقه‌ای: اسرانیل‌شناسی - آمریکاشناسی**، جلد دهم (۱۳۸۱)، ص ۸.
- 51- Flynn, **Op.Cit.**
- ۵۲- نادر ساعد، "خلع سلاح و کنترل تسلیحات کشتار جمعی پس از یازده سپتامبر: همکاری بین‌المللی یا یکجانبه‌گرایی"، **مجله سیاست دفاعی**، سال دهم، شماره ۳۹-۳۸، (بهار - تابستان ۱۳۸۱)، ص ۱۵۹.
- 53- John Ikenberry, "America's Imperial Ambition", **Foreign Affairs**, Vol.81, No.5 (Sep - Oct 2002), p.51.
- 54-
- 55- Graham Leicester, "From Dominance to Leadership : American's Place in the World", **The Political Quarterly**, Publishing Co. LTD, 1996, pp.36-37.
- ۵۶- سیدمحمدکاظم سجادیپور، "ایران و یازده سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی"، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۸۰)، صص ۹۷۱-۹۷۲.
- ۵۷- م.ک.:
- محمدرضا تاجیک، "۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲، تصویری از فردای حوادث اخیر"، **گاهنامه برداشت اول**، سال اول، شماره صفر (۱۳۸۱)، صص ۸۳-۸۴.
- ۵۸- همان.
- 59- Thomas Carothers, "Promoting Democracy and Fighting Terror", **Foreign Affairs**, (Jan - Feb 2003).
- ۶۰- **روزنامه جمهوری اسلامی** (۱۳۸۱/۹/۲۳)، ص ۱۶.

۶۱- زهرانی، پیشین، ص ۶۹.

۶۲- حمیرا مشیرزاده، "طرح دفاع ملی موشکی ایالات متحده: نگاهی به مناظرات جاری و واکنشهای جهانی"، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۰)، ص ۵۰۴.

63- Daniel Pipes, "Who Is the Enemy", *Commentary*, Vol.113, No.1 (Jan 2002).

پاییز در پژوهش مزبور ادعا می‌کند که براساس داده‌های به‌دست‌آمده، خشونت‌طلبان اسلامی رقمی حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از مجموع جمعیت مسلمانان یک میلیاردی جهان را تشکیل می‌دهند، یعنی حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان. م. ک:

ذاکریان، پیشین، صص ۹، ۱۰ و ۱۴.

۶۴- همان.

۶۵- سیدکمال‌الدین محمدرفیعی، "حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها (یک بررسی حقوقی)"، *مجله سیاست دفاعی*، سال دهم، شماره ۲ و ۳ (بهار و تابستان

۱۳۸۱)، صص ۹۵-۹۴.